

بازشناسی کارویژه دیوان بین المللی کیفری



پروفیسر کاظم علی زاده، مطالعات فرہنگی

اشارہ:

در پی تشکیل کنفرانس رم کہ از ۱۵ ژوئن تا ۱۷ ژوئیه ۱۹۹۸ برگزار شد، اساسنامہ دیوان بین المللی کیفری (۱۲۲) بہ تصویب رسید. این سند تاسیس کہ موجب شکل گیری نخستین دادگاہ دائمی بین المللی در حوزہ امور کیفری است، از اول ژوئیه ۲۰۰۲ لازم الاجرا شد و در جمہوری اسلامی ایران بہ واسطہ امضای آن، مدت ہا است کہ مسألہ تصویب یا عدم تصویب آن تحت بررسی است. عرای بازشناسی دقیق این دیوان، برخی از ابعاد آن را در گفتگو با دکتر ابراہیم بیگ زادہ، مطرح کردہ ایم تا راہشکای تصمیم گیری در مراجع ذی ربط باشد.

جناب آقای دکتر، لطفاً ابتدا بفرمائید کہ رسیدگی بہ چہ جنایاتی در صلاحیت این دیوان قرار می گیرد؟

قبل از اینکہ بہ این سوال پاسخ دہم اجازہ می خواہم کہ بہ نکتہ مهمی در مورد پذیرش صلاحیت دیوان بین المللی کیفری اشارہ کنم. برخلاف دیوان بین المللی دادگستری، کہ پذیرش اساسنامہ آن بہ منزله پذیرش صلاحیت آن برای رسیدگی بہ اختلافات نیست، در دیوان بین

المللی کیفری وضعیت چنین نمی باشد. طبق مادہ ۱۲ اساسنامہ دیوان کیفری، پذیرش اساسنامہ بہ منزله پذیرش صلاحیت دیوان در رسیدگی بہ جنایات واقع در صلاحیت آن می باشد. این قاعدہ بیانگر پیشرفت بسیار مهم و مثبتی است: چون کہ مسألہ صلاحیت در دیوان بین المللی دادگستری خود یکی از معضلات فرا روی این محکمہ و یکی از عوامل مهم اطلاعہ دادرسی در آن می باشد. اما در مورد سؤال طرح شدہ باید گفت کہ طبق مادہ ۱۵ اساسنامہ، دیوان بین المللی کیفری صلاحیت رسیدگی بہ

چهار دسته جنایات یعنی؛ جنایت نسل کشی یا ژنوساید، جنایات بر ضد بشریت، جنایات جنگی و جنایات تجاوز را به عهده دارد.

در مورد جنایت نسل کشی، ماده ۶ اساسنامه دیوان عیناً ماده ۲ کنوانسیون ۹ دسامبر ۱۹۴۸ در خصوص منع و سرکوب جنایت نسل کشی را مد نظر قرار داده و قتل، وارد کردن آسیب شدید به سلامت جسمی یا روحی، در معرض وضعیت نامناسب قرار دادن جهت زوال قوای جسمی، جلوگیری از تولد و تناسل و بالاخره انتقال اجباری اطفال از یک گروه ملی، قومی، نژادی و مذهبی را جنایت نسل کشی قلمداد کرده است.

باید گفت که نسل کشی در اساسنامه دیوان بین المللی کیفری، محدودتر از پیش بینی این جنایت در اساسنامه های دادگاه های بین المللی کیفری برای یوگسلاوی و رواندا می باشد. چون که آنها در جنایت نسل کشی مواد ۲ و ۳ کنوانسیون ۱۹۴۸ در مورد منع و سرکوب نسل کشی را مد نظر قرار داده اند. نکته مهمی که در خصوص جنایت نسل کشی باید مورد توجه قرار گیرد این است که در ابتدا به نظر می رسد که این جنایت جنبه جمعی دارد. به عبارت دیگر باید قربانیان آن عده قابل توجهی باشند اما رویه قضایی بین المللی در این مورد خلاف آن را ثابت کرد. دیوان بین المللی کیفری رواندا در قضیه

یک نکته قابل توجه

در ماده ۷ این است که این جنایات

باید بر ضد "مردم غیر نظامی" ارتکاب یابند.

باید توجه داشت که طبق پروتکل شماره ۱ سال ۱۹۷۷

مردم غیر نظامی شامل غیر نظامیان

و نظامیانی که سلاح به زمین گذاشته اند می شوند.

ضمناً باید توجه داشت که اشاره به

"مردم غیر نظامی" در این ماده فاقد

مفهوم مخالف است

یعنی نمی توان گفت که پس نظامیان می توانند

قربانی جنایات بر ضد بشریت شوند

آکایوزو (Akayozu) اعلام نمود که کشتن یک نفر در صورتی که ثابت شود به دلیل وابستگی ملی، قومی و مذهبی بوده است، نسل کشی محسوب می شود. پس تعداد قربانیان نیست که جنایت نسل کشی را محقق می نماید بلکه قصد در ارتکاب این جنایت است که عامل اصلی تشکیل دهنده آن می باشد.

در خصوص جنایات بر ضد بشریت ماده ۷ اساسنامه، مجموعه ای از اعمال را به عنوان جنایات بر ضد بشریت بر می شمارد. برخلاف جنایت نسل کشی، که به راحتی مورد پذیرش قرار گرفت، جنایات بر ضد بشریت سبب بحث های طولانی و جنجال برانگیزی در جریان کنفرانس رم گردیدند. این بحث ها حول چند محور مطرح شدند. اول اینکه جنایات بر ضد بشریت از زمان اساسنامه دادگاه های نظامی نورنبرگ و توکیو در هیچ کنوانسیون بین المللی مورد قبول اکثریت دولت ها، تعریف نشده اند. ثانیاً تعریف واحدی از این جنایات در مقررات داخلی کشورها نیز وجود ندارد. البته باید متذکر شد که این نوع جنایات در قالب "قوانین بشری" قبلاً در اعلامیه ۱۸۶۸ سن پترزبورگ و کنوانسیون ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷ لاهه در مورد قوانین و عرف های جنگی مورد اشاره و توجه قرار گرفته اند سپس "جنایات بر ضد بشریت" در بسیاری از

اسناد مورد توجه قرار گرفته است. اولین سند اساسنامه دادگاه نورنبرگ است که هرگونه عمل ضد بشری از جمله قتل، قلع و قمع، به بردگی کشیدن، جایجایی اجباری افراد، آزار و اذیت به دلیل عمل سیاسی، نژادی یا مذهبی را نام برد. سپس در سال ۱۹۴۸ کنوانسیون مربوط به عدم شمول مرور زمان در مورد جنایات جنگی و جنایات بر ضد بشریت منعقد و از ۱۹۷۰ لازم الاجرا شد. این کنوانسیون در ماده ۱ خود "جنایات بر ضد بشریت" را به شکل پیش بینی شده در اساسنامه دادگاه نورنبرگ و در قطعنامه ۹۵ مجمع عمومی سازمان ملل مورد توجه قرار می دهد. همچنین مجمع عمومی با تصویب قطعنامه ۳۰۷۴ در ۳ دسامبر ۱۹۷۳ مسأله مجازات مرتکبان جنایت بر ضد بشریت را مورد توجه قرار می دهد. آخرین سند در خصوص "جنایات بر ضد بشریت" نیز اساسنامه دیوان کیفری بین المللی (ماده ۷) می باشد. این مقرر حاصل مصالحه میان دولت هاست، که نیاز به توضیحات مختصری دارد.

مداخل بند یک ماده ۷ که به نوعی تعریف کلی جنایات بر ضد بشریت است اشعار می دارد که منظور از جنایات بر ضد بشریت... اعمالی است که در چارچوب یک حمله گسترده یا سازمان یافته بر ضد مردم غیر نظامی و با علم به آن حمله ارتکاب یابند. این بند در واقع مصالحه ای بود که کانادا پیشنهاد نمود. کشورهای آمریکا، انگلستان و فرانسه خواهان آن بودند که حمله باید گسترده و سازمان یافته باشد. همانند آنچه که در اساسنامه دادگاه بین المللی کیفری برای یوگسلاوی پیش بینی شده است. اما این سخن (نظر سه کشور) در واقع گامی به عقب بود چون که قبل از آن دادگاه نظامی نورنبرگ در رویه خود پذیرفته بود که جنایات بر ضد بشریت باید در چارچوب یک سیاست وحشت آفرین گسترده و سازمان یافته یا در سطح گسترده ارتکاب یافته باشند. البته پذیرش معیار گسترده یا سازمان یافتگی، نافی ضد بشری بودن حتی یک مورد جنایت نیست در صورتی که ثابت شود سایر معیارهای "جنایات بر ضد بشریت" وجود دارد. به عبارت دیگر، در این مورد هم مقدار قربانیان ملاک نیست، حتی اگر یک مورد قتل هم اتفاق بیفتد در صورتی که در چارچوب یک حمله گسترده یا سازمان یافته باشد، جنایات بر ضد بشریت تحقق می یابد. البته در هر حال زمانی که حمله ای گسترده باشد معمولاً سازمان یافته هم هست. اما عکس آن همیشه صدق نمی کند یعنی یک حمله سازمان یافته الزماً گسترده نیست.

دومین نکته ای که باید مورد توجه قرار گیرد مسأله "حمله" می باشد. مراد از "حمله" در اینجا فقط تهاجم نظامی نیست بلکه هرگونه رفتاری است که مشتمل بر ارتکاب مکرر هر یک از اعمال فوق بر ضد مردم غیر نظامی است که در تعقیب یا پیشبرد سیاست یک دولت یا یک سازمان برای انجام چنین حمله ای صورت گرفته باشد. ضمناً علم به حمله به معنای آگاهی کامل از جزئیات نیست. "علم به حمله" در واقع معیار چندانی مهمی در توصیف جنایات بر ضد بشریت نیست این بستگی به قضات دیوان دارد که چگونه آن را تفسیر نمایند.

سومین نکته قابل توجه در بند دو ماده ۷ اشاره به "یک سازمان" در کنار دولت است. با چنین قاعده ای به نظر می رسد که بتوان در صورت بروز جنگ داخلی، گروه های مسلح را در صورت ارتکاب جنایات بر ضد بشریت، تحت پیگرد قرار داد.

چهارمین نکته قابل توجه در ماده ۷ این است که این جنایات باید بر ضد "مردم غیر نظامی" ارتکاب یابند. باید توجه داشت که طبق پروتکل شماره ۱ سال ۱۹۷۷ مردم غیر نظامی شامل غیر نظامیان و نظامیانی که سلاح به زمین گذاشته اند می شوند. ضمناً باید توجه داشت که اشاره به "مردم غیر نظامی" در این ماده فاقد مفهوم مخالف است یعنی نمی توان گفت که پس نظامیان می توانند قربانی جنایات بر ضد بشریت شوند.

به علاوه جنایات بر ضد بشریت در زمان صلح اتفاق می افتند. تنها موردی که بین جنایات بر ضد بشریت و محاصره مسلحانه رابطه برقرار کرده است، ماده ۵ اساسنامه دادگاه بین المللی کیفری یوگسلاوی است

که آن هم در رویه دادگاه اصلاح شد. شعبه تجدیدنظر در قضیه تادیب عدم وجود رابطه میان جنایات بر ضد بشریت و مخاصمه مسلحانه را قاعده عرفی حقوق بین الملل اعلام نمود. این رابطه در اساسنامه دادگاه روآندا (ماده ۳) لحاظ نشد. فهرست جنایات مندرج در ماده ۷ به عنوان جنایات بر ضد بشریت کاملاً وفق حقوق بین الملل عرفی است. با این حال، باید توجه داشت که با توجه به اساسنامه های دادگاه های یوگسلاوی و روآندا (مواد ۵ و ۳) برخی دیگر از جنایات به فهرست جنایات عرفی اضافه شده اند. این خود نشان از تحول حقوق بین الملل عرفی دارد.

آخرین نکته در رابطه با جنایات مندرج در ماده ۷ می باشد. در مورد قلع و قمع (*extermination*) و به بردگی کشیدن مشکل چندانی وجود نداشت و مورد قبول قرار گرفت. اما برخی اعمال به ظاهر برای اولین بار، جرم انگاری شده اند و برخی دیگر با تعریفی متفاوت از آنچه در حقوق بین الملل داشته اند عرضه شده اند. برای مثال بردگی جنسی، فاحشگی اجباری، عقیم سازی اجباری و هر گونه خشونت شدید جنسی ظاهراً به عنوان جنایات جدید می نمایند و برای اولین بار در یک متن حقوقی بین المللی درج می شوند. اما آیا آنها واقعاً جدید هستند؟ برای پاسخ به این سؤال اشاره به رویه قضایی مفید می نماید. شعبه بدوی دیوان بین المللی کیفری یوگسلاوی در قضیه نیکولیچ (*Nikolic*) در اکتبر ۱۹۹۵ اعلام می دارد جنایات بر ضد بشریت شامل خشونت های جنسی هم می شود البته خشونت جنسی الزاماً به معنای تجاوز جنسی نیست. همچنین شعبه بدوی همین دادگاه در کارادزیچ (*Karadzic*) و ملادیچ (*Mladic*) در ۱۱ ژوئیه ۱۹۹۶ اعلام می دارد که خشونت های جنسی به عنوان یکی از روش های پاکسازی قومی و به لحاظ درد و رنجی که به مردم غیرنظامی بار می کنند توجه خاصی را می طلبند.

سرانجام دادگاه بین المللی کیفری روآندا در قضیه آکایسو (*Akayesu*) به صراحت به این مسأله پاسخ می دهد. این دادگاه در رأی ۲ سپتامبر ۱۹۹۸ خود اعلام می دارد که تجاوز جنسی جنایت بر ضد بشریت است. در عین حال که وسیله ای برای ارتکاب جنایت نسل کشی نیز لحاظ می شود. بنابراین به نظر می رسد که اساسنامه دیوان بین المللی کیفری با جنایت خواندن کلیه اشکال خشونت های جنسی ضمن صحنه گذاشتن به رویه قضایی بین المللی، بیانگر تحول حقوق بین الملل در جهت حمایت بیشتر از زنان به طور خاص و جلوگیری از خشونت های جنسی در مجموع خود به طور عام می باشد.

در مورد تعقیب و آزار، ماده ۷ اساسنامه قلمرو آن را نسبت به اساسنامه نورنبرگ و دادگاه های یوگسلاوی و روآندا افزایش داده، زیرا تعقیب و آزار را نه فقط به دلایل سیاسی، نژادی مذهبی بلکه به دلایل فرهنگی، ملی و جنسی نیز پذیرفته که از این لحاظ توسعه ای است که رویه قضایی به خصوص رویه دادگاه بین المللی کیفری روآندا ایجاد نموده است. اما ماده ۷ شرطی در مورد تعقیب و آزار گذاشته است که لحاظ نمودن این عمل به عنوان حمایت بر ضد بشریت را محدود می کند. طبق ماده ۷ تعقیب و آزار هر گروه باید در ارتباط با هر یک از اعمال مذکور در این بند یا هر جنایت مشمول صلاحیت دیوان، که در سراسر جهان به موجب حقوق بین الملل غیرمجاز شناخته شده است لحاظ شود. بنابراین تعریف تعقیب و آزار مندرج در ماده ۷ که به ظاهر موسع می نماید نیز پیش بینی نشده است. تنها سند در خصوص این جنایت، قطعنامه سال ۱۹۹۲ مجمع عمومی سازمان ملل متحد است. نکته ای که جالب می نماید که تعریف ناپدید شدن اجباری در اساسنامه رم مضیق تر از تعریف ارائه شده در قطعنامه مجمع عمومی است. چون در اساسنامه رم ناپدید شدن اجباری بازداشت، حبس یا ربودن اشخاص با قصد دور کردن آنان از حمایت قانون برای مدت طولانی است، در حالی که در قطعنامه مجمع عمومی مدت زمان طولانی وجود ندارد، لذا بازداشت، حبس یا

ربایش فرد به قصد دور کردن او از حمایت قانون، ناپدید شدن اجباری محسوب می شود. آنچه جالب می نماید طرح مسأله ناپدید شدن اجباری در قضیه پینوشه می باشد سرانجام کنوانسیون امریکایی ۹ ژوئن ۱۹۹۴ مصوب سازمان دولت های امریکایی ناپدید شدن اجباری را جنایت دانست. لذا اگر چه این جنایت برای اولین بار در یک سند جهانی درج می شود اما در واقع پدیده جدیدی نیست و حاصل اعمال دیکتاتوران امریکایی جنوبی در دهه های هفتاد و هشتاد میلادی می باشد.

لحاظ نمودن شکنجه به عنوان جنایت بر ضد بشریت مشکل زیادی ایجاد نکرد. این عمل قبلاً توسط کنوانسیون ۱۰ دسامبر ۱۹۸۴ نیویورک جرم انگاری شده بود. ضمناً این جنایت در اساسنامه های دادگاه های یوگسلاوی و روآندا نیز پیش بینی شده است. آنچه مسلم است تعریف ارائه شده از شکنجه در اساسنامه رم، موسع تر از تعریف کنوانسیون ۱۹۸۴ است و این امکان مانور بیشتری را به قضات دیوان در بررسی این جنایت خواهد داد. برای مثال برخلاف کنوانسیون ۱۹۸۴، شکنجه لازم نیست فقط توسط مأموران دولتی ارتکاب یابد. بنابراین هر شخصی به اتهام شکنجه می تواند تحت پیگیری قرار گیرد. البته اساسنامه همانند سایر اسناد بین المللی مربوط به شکنجه، اعلام داشته است که درد و رنج ناشی از اجرای مجازات های قانونی شکنجه محسوب نمی شوند.



در مورد جنایت آپارتاید باید گفت که تعریف ارائه شده در اساسنامه رم محدودتر از تعریف مندرج در کنوانسیون ۳۰ نوامبر ۱۹۷۳ در مورد جنایت آپارتاید می باشد. برای مثال در اساسنامه رم به ممنوعیت از دواج های مختلط و یا ممنوعیت ایجاد مکان های جدا برای اعمال تبعیض نژادی اشاره ای نشده است. به نظر می رسد که قضات بتوانند در این مواقع، طبق ماده ۱۰ اساسنامه رم، به اسناد بین المللی که حمایت بیشتری را پیش بینی کرده اند رجوع نمایند.

بالاخره شق آخر ماده ۷ به سایر اعمال غیرانسانی اختصاص یافته است. این مقرر به دیوان اجازه می دهد به اعمالی رسیدگی کند که صراحتاً در آینده ارتکاب یابند. در واقع رویه قضایی دیوان این اعمال را مشخص می کند همانطور که رویه دادگاه یوگسلاوی در قضیه تادیب یک مورد از عمل غیرانسانی را مشخص نموده است. یکی از اتهامات تادیب وادار نمودن بوسنیایی ها به آب خوردن از گودال شبیه حیوانات و واداشتن سربازان صرب به سوار شدن بر پشت آنان و وارد کردن ضرب و جرح به آنان بود. دادگاه یوگسلاوی این کار را عمل غیرانسانی لحاظ و به این لحاظ نیز او را محکوم نمود.

دسته سوم از جنایات واقع در صلاحیت دیوان جنایات جنگی

است که ماده ۸ اساسنامه، که طولانی‌ترین ماده این سند است، به آن اختصاص دارد. ماده ۸ اساسنامه در مجموع ۵۰ جنایت را به عنوان جنایات جنگی برشمرده است که ۳۴ جنایت مربوط به مخاصمات مسلحانه بین‌المللی و ۱۶ جنایت در هنگام مخاصمات مسلحانه داخلی لحاظ شده‌اند. از جمله جنایات مربوط به مخاصمات مسلحانه بین‌المللی می‌توان نقض فاحش و شدید کنوانسیون‌های ۱۹۴۹ ژنو، نقض فاحش قوانین و عرف‌های جنگی، و از جنایات ارتكابی در مخاصمات مسلحانه داخلی، نقض ماده ۳ مشترک چهارکنوانسیون ۱۹۴۹ ژنو یا نقض فاحش قوانین و عرف‌های لازم‌الاجرا در مخاصمات مسلحانه داخلی را نام برد.

نکته‌ای که حائز اهمیت است مخالفت برخی از کشورها با لحاظ نمودن جنایات ارتكابی در مخاصمات مسلحانه داخلی به عنوان جنایات جنگی واقع در صلاحیت دیوان بود. آنها معتقد بودند که اولاً این گونه مسائل را محاکم داخلی رسیدگی کنند. ثانیاً مقررات حاکم بر مخاصمات مسلحانه داخلی و به خصوص پروتکل شماره ۲، ویژگی عرفی نیافته است. در پاسخ باید گفت که اولاً دیوان صلاحیت تکمیلی دارد بنابراین لطمه‌ای به صلاحیت محاکم داخلی نمی‌زند فقط زمانی دیوان رسیدگی می‌کند که نقص رسیدگی یا سوءنیت دولت احراز شود. ثانیاً مقررات حاکم بر مخاصمات مسلحانه داخلی وارد حقوق عرفی شده است. به این دلیل ماده ۳ از چهار کنوانسیون ژنو مربوط به مخاصمات مسلحانه داخلی است و این کنوانسیونها ویژگی عرفی یافته‌اند و همچنین پروتکل شماره ۱۱، حداقل در بخش قابل توجهی، به حقوق عرفی تبدیل شده است.

هیچگونه ضمانت اجرایی برای طولانی نمودن بدون دلیل بازگشت اسرای جنگی یا مردم غیرنظامی به میهن خود لحاظ نشده است. با کاربرد سلاح‌های هسته‌ای یا باکتریولوژیک در مخاصمات مسلحانه، به عنوان جنایات جنگی لحاظ نشده است.

لذا نمی‌توان دلایل فوق مبنی بر عدم لحاظ نمودن جنایات ارتكابی در مخاصمات مسلحانه داخلی را به عنوان جنایات جنگی واقع در صلاحیت دیوان پذیرفت. به علاوه، رویه قضایی دادگاه بین‌المللی کیفری یوگسلاوی، در چندین مورد از جمله رأی ۲ اکتبر ۱۹۹۵ در قضیه تادیچ اراده دولتی دایر بر عرفی لحاظ نمودن مقررات حاکم بر مخاصمات مسلحانه را یادآوری نموده است. حتی اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری رواندا در ماده ۴ خود جنایات جنگی را در قالب نقض ماده ۳ مشترک کنوانسیون‌های ژنو و پروتکل شماره ۲ ذکر کرده است.

طبق بند یک ماده ۸ جنایات جنگی مندرج در این ماده باید به خصوص، در چارچوب یک برنامه یا سیاست یا در قالب ارتكاب گسترده چنین جرائمی صورت گرفته باشد. باید توجه داشت که کلمه "به خصوص" (*in particular*) "محدود کننده صلاحیت دیوان در رسیدگی به جنایات جنگی نیست. بنابراین دیوان می‌تواند به جنایات جنگی محدود، نه گسترده، نیز رسیدگی کند.

بند دوم ماده ۸، به بیان جنایات جنگی واقع در صلاحیت دیوان می‌پردازد. اما باید دانست که علی‌رغم طولانی بودن فهرست این جنایات باز برخی از جنایات جنگی عمداً لحاظ نشده‌اند.

برای مثال هیچگونه ضمانت اجرایی برای طولانی نمودن بدون دلیل بازگشت اسرای جنگی یا مردم غیرنظامی به میهن خود لحاظ نشده است. یا کاربرد سلاح‌های هسته‌ای یا باکتریولوژیک در مخاصمات مسلحانه، به عنوان جنایات جنگی لحاظ نشده است.

در متن ماده ۸ نوآوری‌هایی هم شده است از جمله لحاظ نمودن انتقال و جایجایی مردم غیرنظامی و خشونت‌های جنسی به عنوان جنایات جنگی می‌باشند. آنچه که باید توجه داشت اینکه جنایات جنگی در مورد بروز شورش یا تنش‌های داخلی تحقق نمی‌یابند. لذا نمی‌توان برخورد با این وضعیت‌ها و اعمال ارتكابی در آنها را جنایات جنگی محسوب کرد به عبارت دیگر، در چنین وضعیت‌هایی حقوق بین‌الملل بشردوستانه حاکم بر مخاصمات مسلحانه اجرا نمی‌شود بلکه مقررات حقوق بشر حاکم در زمان صلح است که لازم‌الاجرا می‌باشند.

اما ماده ۸ اساسنامه صلاحیت گسترده‌ای را برای دیوان در رسیدگی به جنایات جنگی می‌دهد. به همین دلیل هم برخی کشورها به خصوص به لحاظ وجود چنین ماده‌ای به اساسنامه رأی مخالف دادند که از آن جمله ایالات متحده آمریکا و اسرائیل می‌باشند. حتی وجود ماده ۱۲۴ اساسنامه که به دولت‌ها امکان می‌دهد که به مدت ۷ سال جنایات جنگی را از صلاحیت دیوان خارج کنند نتوانست نظر این کشورها را برای دادن رأی مثبت به اساسنامه در ۱۷ ژوئیه ۱۹۹۸ جلب نماید. اگر چه آنها در آخرین روز باقیمانده از امضاء اساسنامه (۳۱ دسامبر ۲۰۰۰) آن را امضاء کرده‌اند. در مورد جنایت تجاوز هم بند ۲ ماده ۵ اساسنامه رم پیش‌بینی کرده است که دیوان زمانی در مورد جنایت تجاوز اعمال صلاحیت می‌کند که طبق مواد ۱۲۱ و ۱۲۲ مقررات مربوط به آن شامل تعریف این جنایت باشد و شروط اعمال صلاحیت دیوان در مورد آن مشخص شوند. در مورد جنایت تجاوز اگر سؤالی مطرح شود توضیح بیشتر عرض خواهم کرد.

چنانچه صلاحیت دیوان محصور به چهار عنوان جنایت بین‌المللی موجود در اساسنامه است، آیا این انحصار صحیح است به عنوان نمونه آیا مناسب نیست علاوه بر جنایات عرفی، رسیدگی به جرائم قراردادی نظیر تروریسم بین‌المللی، که آثار زیادی در نقض نظم عمومی بین‌المللی دارد، در صلاحیت دیوان قرار گیرد؟

در این مورد باید اشاره نمود که پیش‌نویس اساسنامه دیوان بیش از ده جنایت را که برخی عرفی و پاره‌ای قراردادی بودند، پیش‌بینی نموده بود. اما به علت ضیق وقت و اختلاف نظر شدید در مورد برخی جنایات امکان بحث و تصمیم‌گیری در مورد کلیه آنها وجود نداشت، و در مدت کنفرانس که پنج هفته بود امکان یافتن راه حل برای کلیه جنایات ممکن نمی‌نمود. از طرفی تصمیم بر این بود که در این مدت اساسنامه دیوان منعقد گردد، و برای این از هیچ‌گونه فشاری فروگذاری نمی‌شد. حتی در مورد جنایات به علت اختلاف نظر زیاد فیمابین دولتها، سرانجام وزیر امور خارجه ایتالیا در کنفرانس حاضر شد و اعلام کرد که باید کنفرانس از بن بست خارج شود.

لذا تصمیم بر این شد که در مورد جنایاتی که اغلب عرفی بوده یا حداقل اختلاف نظر چندانی وجود ندارد تصمیم‌گیری شود. به همین جهت هم یکباره کلیه جنایات پیش‌بینی شده در معاهدات، تحت عنوان "جنایات قراردادی" مانند قاچاق مواد مخدر، حمله به سکوها دریایی، هواپیماهایی و... حذف شدند. با این حال، این به معنای آن نیست که صلاحیت دیوان برای همیشه محصور به جنایات پیش‌بینی شده در ماده ۵ اساسنامه خود است. بند ۱ ماده ۱۲۳ اساسنامه دیوان که امکان بازنگری اساسنامه را پس از هفت سال از زمان لازم‌الاجرا شدن آن پیش‌بینی کرده است اشعار می‌دارد که این بازنگری بتواند شامل فهرست جنایات مندرج در ماده ۵ نیز باشد. بنابراین در فاصله لازم‌الاجرا شدن اساسنامه، که اول ژوئیه ۲۰۰۲ می‌باشد، تا ۷ سال پس از آن جامعه بین‌المللی می‌تواند نسبت به جنایات دیگر و قراردادن آنها در

صلاحیت دیوان تصمیم بگیرد.

در مورد جنایات تروریسم هم می‌دانید که حدود ۱۲ کنوانسیون وجود دارد و تعدادی قطعنامه هم به خصوص بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر، در این مورد صادر شده‌اند. باید گفت که در بسیاری از اسناد مربوط به مبارزه با تروریسم، از جمله تروریسم هوایی، صلاحیت جهانی برای رسیدگی به آنها پیش‌بینی شده است، یعنی هر دولتی صرفنظر از اینکه از لحاظ شخصی یا سرزمینی صلاحیت داشته باشد یا نداشته باشد، می‌تواند به این جنایت رسیدگی کند.

البته مسأله تروریسم در جریان کنفرانس رم هم مطرح شد، پاره‌ای از کشورها از جمله ترکیه، به علت وجود سازمان پ‌ک‌ک، خواهان درج این جنایت در صلاحیت دیوان بودند و برخی از کشورهای دیگر از جمله کشورهای عربی، به لحاظ سازمان آزادیبخش فلسطین و امکان خلط حرکت‌های آزادیبخش با اعمال تروریستی، با قرارداد آن در صلاحیت دیوان مخالفت می‌کردند. در نهایت، این جنایت در صلاحیت دیوان قرار نگرفت. یکی از مهمترین معضلات مربوط به مبارزه با تروریسم، تعریف آن می‌باشد که به نظر نمی‌رسد که هنوز اجماعی میان اعضای جامعه بین‌المللی در مورد آن وجود داشته باشد. اما به هر حال به عنوان جذامی است که بر پیکره جامعه بین‌الملل افتاده است که باید هر چه زودتر از دامن آن زدوده شود. به هر حال امکان لحاظ نمودن این جنایت در صلاحیت دیوان کاملاً وجود دارد. قطعنامه مصوب کنفرانس رم هم در بنده. خود اشاره دارد که کنفرانس تجدیدنظر جرائم تروریسم و مواد مخدر را به منظور دستیابی به تعریف قابل قبولی از این جرایم و لحاظ آنها در فهرست جرایمی که در صلاحیت دیوان است مورد مطالعه قرار دهد.

دیگر این برعهده دیوان است که با رویه خود مصادیق اعمال غیرانسانی مشابه را مشخص نماید. در این خصوص می‌توان به رویه دادگاه یوگسلاوی در قضیه تادیچ اشاره نمود. دادگاه در این قضیه یکی از مصادیق اعمال غیرانسانی را مشخص نموده و به لحاظ ارتکاب آن تادیچ را محکوم کرده است.

در این قضیه، تادیچ متهم به وادار نمودن اسرای بوسنیایی به نوشیدن آب از گودال‌ها همانند حیوانات با استفاده از زبان می‌باشد و هنگام نوشیدن آب توسط اسرا و به شکل حیوانات به سربازان صرب دستور می‌دادند که با سوار شدن به پشت آنان با باتوم بر سر آنان بزنند.

چه مصلحتی باعث شده است که دیوان تا اصلاحیه بعدی اساسنامه (که طبق اساسنامه ۷ سال طول خواهد کشید) در مورد جنایت تجاوز نتواند اعمال صلاحیت کند؟

جنایت تجاوز یکی از جنجال برانگیزترین بحث‌های کنفرانس رم را به خود اختصاص داد. ابتدا آمریکا و سپس برخی از کشورهای اروپایی با آن هم صدا شده و مخالفت خود را با لحاظ نمودن جنایت تجاوز در صلاحیت دیوان اعلام کردند. در مقابل، اغلب کشورهای جهان سوم خواستار درج جنایت تجاوز در صلاحیت دیوان بودند و عدم لحاظ نمودن آن را نوعی بازگشت به عقب می‌دانستند. به نظر می‌رسد که بند ۲ ماده ۵ که رسیدگی به جنایت تجاوز از سوی دیوان را حداقل به ۷ سال پس از لازم‌الاجرا شدن اساسنامه دیوان موکول کرده

نکته‌ای که خوب است در این جا مورد توجه قرار گیرد اینکه علی‌رغم پیش‌بینی اصل قانونی بودن جرم در اسنامه رم (ماده ۲۲) به عنوان یک اصل کلی حقوق جزا در مواردی این اصل رعایت نشده است.

است نوعی مصالحه بین دو دسته کشورهای فوق باشد. به نظر می‌رسد که دلیل مخالفان جنایت تجاوز در صلاحیت دیوان تا حدود زیادی منطقی باشد. زیرا هنوز در حقوق بین‌الملل تعریفی از تجاوز که مسؤلیت کیفری فردی را در پی داشته باشد وجود ندارد. در مورد قطعنامه ۳۳۱۴ مجمع عمومی تحت عنوان قطعنامه تعریف تجاوز هم نباید فراموش کنیم که مربوط به تجاوز دولت‌ها به یکدیگر است و حاکم بر روابط بین‌الدولی است و ربطی به جنایت تجاوز ارتكابی از سوی اشخاص حقیقی ندارد. در ضمن فراموش نکنیم که قطعنامه ۳۳۱۴ مصوب مجمع عمومی است و الزامی بودن آن می‌تواند محل تردید و شبهه باشد. با توجه به عدم وجود تعریف تجاوز، مقرر شد که کمیسیون مقدماتی، که پس از انعقاد اساسنامه تشکیل می‌شود، مسائل مربوط به جنایت تجاوز، از جمله تعریف و شرایط اعمال صلاحیت دیوان در مورد آن را، مشخص نماید. علیرغم تشکیل چندین جلسه، کمیسیون نتوانسته در این مورد به نتیجه ملموسی برسد جز اینکه فقط چند پیشنهاد قابل تأملی از سوی برخی از کشورها از جمله آلمان مطرح شده‌اند و بحث همچنان در این مورد ادامه دارد. به نظر نمی‌رسد که بتوان در مدت زمان کوتاهی این معضل را حل کرد و به کنسائوسوس بین‌المللی دست یافت.

آیا اساسنامه رم صرفاً حاوی آن دسته از جنایاتی است که در حقوق عرفی قبلاً شناسایی شده بودند و یا اینکه اساسنامه در این خصوص نوآوری‌هایی نیز داشته است؟

همانطور که قبلاً عرض کردم، اساسنامه رم به علت ضیق وقت و اختلاف نظر زیاد در مورد جنایات قراردادی، عمدتاً جنایاتی عرفی را تدوین کرده است که از جمله می‌توان به جنایت نسل‌کشی اشاره نمود. البته برخی معتقدند که در قلمرو برخی از جنایات مانند جنایات بر ضد بشریت اساسنامه مبادرت به نوآوری نموده برای مثال جنایاتی مانند عقیم‌سازی اجباری یا فاحشگی اجباری را که جنبه عرفی نداشته‌اند تدوین کرده است. به نظر نمی‌رسد که چنین باشد. اولاً این جنایات قبلاً در برخی اسناد بین‌المللی پیش‌بینی شده‌اند. ثانیاً همانطور که عرض شد در جریان کنفرانس رم اعلام شد که کلیه جرائم پیش‌بینی شده در قراردادها (Treaty Crimes) حذف و فقط جنایات عرفی تدوین می‌شوند.

نکته‌ای که خوب است در این جا مورد توجه قرار گیرد این‌که علی‌رغم پیش‌بینی اصل قانونی بودن جرم در اساسنامه رم (ماده ۲۲) به عنوان یک اصل کلی حقوق جزا در مواردی این اصل رعایت نشده است. برای مثال ماده ۷ اساسنامه پس از جرم انگاری یک سری اعمال به عنوان جنایت بر ضد بشریت در شق آخر از بند یک خود اعلام می‌کند که اعمال غیرانسانی مشابه دیگری که عمداً به قصد ایجاد درد و رنج زیاد یا صدمه شدید به تمامیت جسمی یا سلامت جسمی و روحی ارتکاب یابند جنایت بر ضد بشریت محسوب می‌شوند. چنین مقرره‌ای معمولاً در قلمرو حقوق جزا، بدیع و نو می‌نماید. این چنین قاعده‌ای در اساسنامه دادگاه‌های خاص از جمله دادگاه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی نیز وجود دارد. این قاعده به قاضی اجازه می‌دهد که تعیین نماید چه عملی غیرانسانی است و چه عملی غیرانسانی نیست. به عبارت

متعلق به چه دورانی می‌دانید و علت آن را چه ارزیابی می‌کنید؟

مسئولیت کیفری بین‌المللی افراد از زمان‌های نسبتاً دوری مطرح شده است و از لحاظ تاریخی شاید بتوان به محاکمات برساخ در قرن پانزدهم اشاره نمود. در مورد مسئولیت کیفری سران دولت‌ها و حکومت‌ها باید گفت که در دورانی آنان به عنوان مظهر حاکمیت ملت‌ها لحاظ شده و از مصونیت مطلق برخوردار بودند. شاید ریشه این اندیشه در نظرات کسانی چون ژان بَدِن (*Jean Bodin*) بود که شاه یا حاکم را مظهر قدرت می‌دانستند که بدون آن دولت نمی‌توانست به حیات خود ادامه دهد. اما رفته رفته ظلم حاکم، از یک سو و آگاهی افراد از اینکه آنان فقط برای خدمت به جامعه برگزیده شده‌اند و نه ارتکاب جنایات، از سوی دیگر، سبب شدند که مصونیت مطلق آنان با شک و تردید مواجه شود و سرانجام در نیمه اول قرن بیستم ابتدا با شناخت مسئولیت کیفری ویلهلم دوم، امپراتور آلمان پس از جنگ اول جهانی و تشکیل محاکم نورنبرگ و توکیو و محاکمه و مجازات مرتکبان جنایات بین‌المللی پس از جنگ دوم جهانی، تیر خلاص را جامعه بین‌المللی به مصونیت مطلق سران شلیک نمود. در زمان حاضر می‌دانیم که طرح مسئولیت کیفری برای برخی از سران دولت‌ها و حکومت‌ها از جمله پینوشه، میلسویچ، خمرهای سرخ، آنژ فلیکس پاتاسه نیز نشان پایان عصر بی‌کیفری سران دولت‌ها به بهانه مصونیت آنان می‌کند. علل اصلی شناخت مسئولیت کیفری فردی برای افراد از جمله سران دولت‌ها و حکومت‌ها این است که اولاً آنان برای انجام وظایف مشخصی برگزیده شده‌اند و نه ارتکاب

فهرست جنایات مندرج در ماده ۷ به عنوان جنایات

بر ضد بشریت کاملاً و فحقوق بین‌الملل عرفی است.

با این حال، باید توجه داشت که با توجه به اساسنامه‌های

دادگاه‌های یوگسلاوی و رواندا (مواد ۵ و ۳) برخی دیگر از جنایات به

فهرست جنایات عرفی اضافه شده‌اند.

جنایت، ثانیاً ارتکاب جنایات بین‌المللی وجدان بشری را جریحه دار و به خصوص صلح و امنیت بین‌المللی را تهدید می‌کند. لذا مرتکبان این گونه جنایات باید فارغ از هرگونه مقام و منزلت سیاسی، اجتماعی و غیره پاسخگوی اعمال خود و ارتکاب اینگونه جنایات باشند.

طبق ماده ۲۵ اساسنامه، رسیدگی دیوان صرفاً

ناظر به اشخاصی حقیقی است و مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی عمومی (دولتی) مورد پذیرش واقع نشده است و در مورد مسئولیت کیفری و مدنی اشخاص حقوقی خصوصی و سازمان‌های غیردولتی و حتی سازمان‌های مجرمانه به سکوت برگزار شده است. علت این امر چه بوده است؟ با توجه به این وضعیت چنانچه سازمان‌های جنایتکاری نظیر مافیا مرتکب جنایات بین‌المللی شوند آیا دیوان می‌تواند وارد رسیدگی شود؟

همان‌طور که اشاره کردید دیوان فقط صلاحیت رسیدگی به جنایات ارتكابی توسط اشخاصی حقیقی را دارد و نمی‌تواند به جنایات ارتكابی توسط اشخاص حقوقی رسیدگی کند. البته مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در جریان کنفرانس رم توسط فرانسه مطرح شد. این کشور از جمله معدود کشورهایی است که مسئولیت کیفری اشخاص

حقوقی را در حقوق جزای داخلی خود پذیرفته است. اما نظر فرانسه مورد قبول قرار نگرفت چنانکه برخی از کشورها معتقد بودند که این بهانه‌ای برای شناخت مسئولیت کیفری دولت‌ها خواهد شد و می‌دانید که مسأله مسئولیت دولت‌ها بیش از ۷۰ سال یعنی از ۱۹۳۰، زمان تشکیل کنفرانس تدوین حقوق بین‌الملل‌ها تا همین سال گذشته در دستور کار مجامع مختلف بالاخص کمیسیون حقوق بین‌الملل، قرار داشت و سرانجام هم نتوانست به صورت یک کنوانسیون تدوین گردد. بنابراین هنوز جامعه بین‌المللی آمادگی پذیرش مسئولیت دولت‌ها را در قالب یک کنوانسیون ندارد.

در مورد گروه‌های جنایتکار سازمان یافته که اشاره نمودید، باید بگوییم که مسأله مورد توجه جامعه بین‌الملل قرار گرفته بود و پس از سال‌ها بحث، سرانجام در سال ۲۰۰۰ کنوانسیون بین‌المللی در پالمو ایتالیا تحت عنوان کنوانسیون جنایات سازمان یافته فراملی منعقد و مسئولیت کیفری این گروه‌ها و سازمان‌های جنایتکار شناخته شده است. اما باید گفت که اولاً جنایات پیش‌بینی شده در این کنوانسیون جنبه اقتصادی دارند که از آن جمله ارتشاء و تطهیر درآمدهای نامشروع می‌باشند. در حالی که جنایات واقع در صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی جنبه حقوق بشری داشته و هدف از سرکوب آنها، صیانت از حق حیات، منزلت و حیثیت انسان می‌باشد. ثانیاً کنوانسیون پالمو رسیدگی و مجازات گروه‌های جنایتکار که مرتکب جنایات سازمان یافته می‌شوند را به خود دولت‌ها واگذار کرده است، در حالی که جنایات واقع در صلاحیت دیوان، توسط خود دیوان محاکمه و مجازات می‌شوند.

اما به نظر می‌رسد که اگر گروه‌های جنایتکار از جمله مافیا مرتکب جنایاتی شوند که در صلاحیت دیوان بین‌المللی کیفری قرار داشته باشند، امکان محاکمه و مجازات آنان توسط دیوان به صورت فردی، با توجه به سایر شرایط وجود دارد.

طبق ماده ۱۳ اساسنامه، فقط دادستان

دیوان، یکی از کشورهای عضو یا شورای امنیت ملل متحد می‌توانند تعقیب جرم و اعمال صلاحیت دیوان را درخواست نمایند. دلیل این انحصار چیست؟ با این وضعیت سازمان‌های غیردولتی و خود بزه دیده چه نقشی در طرح دعوی دارند؟

بله طبق ماده ۱۳، دولت عضو اساسنامه، شورای امنیت براساس فصل هفتم منشور و خود دادستان می‌توانند تعقیب را آغاز نمایند. اما این مورد حصری نیست بزه دیده یا سازمان‌های غیردولتی هم می‌توانند حال از طریق دولت متبوع خود یا مستقیماً به خود دادستان مراجعه کنند و درخواست رسیدگی نمایند. البته شروع تعقیب بستگی به نظر دادستان دارد. به هر صورت، دادستان طبق بند ۲ ماده ۱۵ می‌تواند جهت دریافت اطلاعات از سازمان‌های غیردولتی هم کمک بگیرد. اتفاقاً باید به استحضار برسانم که اولین شکایتی که در دیوان بین‌المللی کیفری مطرح شده است توسط یک سازمان غیردولتی یعنی فدراسیون بین‌المللی جوامع حقوق بشر بود. این سازمان غیردولتی در ۱۴ فوریه ۲۰۰۳، شکایتی را علیه آقایان آنژ فلیکس پاتاسه (*Ange-Flix PATSS*) رئیس جمهور فعلی کشور جمهوری آفریقای مرکزی، ژان پیر بمبا (*Jean-Pierr Bemba*) رئیس شورشیان در کشور جمهوری دموکراتیک کنگو و عبدالعلی مسکین (*Mesquine Abdoulaye*) سرهنگ تبعه چاد به اتهام ارتکاب جنایات جنگی در دیوان مطرح کرده است. این سازمان در گزارشی تحت عنوان "جنایات جنگی در جمهوری آفریقای مرکزی" اعلام داشته است که از ۲۵ اکتبر ۲۰۰۲ جنایت سازمان یافته جنگی بر ضد مردم غیرنظامی ارتکاب یافته‌اند؛

بدین ترتیب که پس از کودتای ۲۵ اکتبر ۲۰۰۲ و فرار اکثر نظامیان آفریقای مرکزی همراه فرمانده ارتش که کودتا را هدایت می کرد، آقای پاتاسه رئیس جمهور آفریقای مرکزی از آقایان **MeskineU Bemba** خواست که به او کمک کنند. این درگیری مدتی در پایتخت و سپس در شمال این کشور ادامه داشته و دارد و منجر به نقض قوانین و عرف های جنگی، ورود جراحت، غارت بر ضد مردم غیرنظامی به خصوص در بخش شمالی این کشور، که شورشیان حضور دارند شده است. لازم به یادآوری است که کشور آفریقای مرکزی اساسنامه دیوان را در ۳ اکتبر ۲۰۰۱ تصویب نموده است.

حال باید منتظر بود که در اجلاس بعدی مجمع عمومی دولت های عضو اساسنامه که قرار است از ۲۱ تا ۲۳ آوریل برگزار شود دادستان انتخاب گردد. با انتخاب دادستان باید دید که چه تصمیمی در مورد شکایت **FIDH** (فدراسیون بین المللی جوامع حقوق بشر) اتخاذ خواهد شد.

حقوق کیفری در اثر تکاملی که طی قرون یافته است علاوه بر مقولات سنتی 'جرم'، 'مجرم' و 'مجازات' اخیراً توجه خود را به 'بزه دیده' معطوف نموده است. به نظر جناب عالی، این عنصر در دادرسی دیوان بین المللی کیفری چه نقشی دارد؟

حقوق کیفری از ابتدا هم به حقوق بزه دیده بی توجه نبوده است. برخورد با 'جرم' و 'مجرم' علاوه بر تأمین نفع عمومی، منافع قربانی را هم در نظر دارد. البته توجه به بزه دیده اخیراً در اثر تأثیر و نفوذ مطالعات جرم شناسی بیشتر شده است. اساسنامه رم هم به حقوق قربانی یا بزه دیده توجه دارد و در مواد ۶۸ و ۷۵ مقرراتی را به طور خاص در مورد قربانیان جنایات واقع در صلاحیت دیوان پیش بینی کرده است. ماده ۶۸ مربوط به تدابیری است که دیوان باید برای حفظ امنیت، سلامتی جسمی و روحی و شأن و منزلت بزه دیدگان به خصوص قربانیان جنایات جنسی و همچنین لحاظ نمودن نظرات و نگرانی ها اتخاذ و اجرا نماید. اساسنامه رم، با توجه به اهمیتی که برای قربانیان قائل است، قسمتی را تحت عنوان 'بخش کمک به قربانیان و شهود' در دفتر دیوان در نظر گرفته است و دادستان، کلیه تدابیر و اقدام های حمایتی و امنیتی و دیگر مساعدت های مناسب برای قربانیان را با مشورت این بخش اتخاذ و انجام می دهد.

ماده ۷۵ اساسنامه رم هم مربوط به جبران خسارات وارده به قربانی جنایات واقع در صلاحیت دیوان است. طبق این ماده، دیوان می تواند برای جبران خسارات وارده به قربانی اصول حاکم بر اشکال جبران خسارت، همچون غرامت یا اعاده وضع به حالت اولیه را مقرر کند. حتی اگر امکان جبران خسارت وارده به قربانی از سوی محکوم وجود نداشته باشد دیوان می تواند پرداخت خسارات وارده به وی را از صندوق امانی که برای حمایت از قربانیان طبق ماده ۷۹ اساسنامه ایجاد می شود دستور دهد.

خسارات وارده، در صورت عدم وجود قربانی، به ذوی الحقوق او تعلق می گیرد. بنابراین ملاحظه می شود که اساسنامه دیوان کیفری بین المللی به بزه دیده هم توجه خاصی نموده است.

در نظام های حقوقی معتبر دنیا از جمله نظام کامن لو و نظام رومی - ژرمنی، هیأت منصفه در رسیدگی های جنایی نقش بسیار مهمی دارد و باید راجع به تقصیر یا عدم تقصیر متهم اعلام نظر کند. چرا در اساسنامه دیوان در رسیدگی به مهمترین جنایات بین المللی، هیأت منصفه پیش بینی نشده است؟

همان گونه که اشاره فرمودید در بسیاری از کشورهای تابع نظام های حقوقی کامن لو و رومی - ژرمنی در رسیدگی های جنایی هیأت منصفه وجود دارد، حتی در برخی از کشورها مانند آمریکا عضویت در هیأت منصفه یکی از تکالیف شهروندی است و هر شهروندی، برابر ضوابط موجود باید عندالزوم عضویت در هیأت منصفه را بپذیرد. اما توجه داشته باشیم که این هیأت منصفه در درون یک کشور علی الاصول از میان اتباع آن کشور انتخاب می شوند، حال چگونه ممکن است دیوان بین المللی کیفری که در صحنه جهانی عملی می کند بتواند از وجود هیأت منصفه استفاده کند. اعضای این هیأت، نحوه شناسایی انتخاب آنان و بسیاری از مسائل دیگر عملاً استفاده از هیأت منصفه را در دیوان بین المللی کیفری اگر نگوئیم غیرممکن باید بگوئیم بسیار دشوار می کند و خود مقررات مفصلی را می طلبد. ضمناً تا به حال در دیوان های بین المللی کیفری خاص، از نورنبرگ تا رواندا، از هیأت منصفه استفاده نشده است که بتوان حتی به سابقه ای در این خصوص اشاره نمود. به نظر می رسد با توجه به تضمینات پیش بینی شده برای برخورداری از یک دادرسی منصفانه چندان نیازی به هیأت منصفه احساس نمی شود.

دیوان فقط صلاحیت رسیدگی

به جنایات ارتكابی توسط اشخاص حقیقی را دارد

و نمی تواند به جنایات ارتكابی

توسط اشخاص حقوقی

رسیدگی کند.

به طور کلی چه تضمیناتی جهت برقراری یک دادرسی عادلانه در اساسنامه دیوان پیش بینی شده است؟

در دادرسی عادلانه به طور عمده حقوق متهم مطرح است. امروزه رعایت دادرسی منصفانه یکی از تکالیف دولت هاست، چون که قبل از اینکه اساسنامه رم به دادرسی منصفانه توجه داشته باشد این مسأله در ماده ۱۴ میثاق حقوق مدنی و سیاسی، که در سال ۱۹۶۶ منعقد و از ۱۹۷۶ لازم الاجرا شده و بخش مهمی از منشور جهانی حقوق بشر را تشکیل می دهد، پیش بینی شده است. البته دادرسی منصفانه هم در مسائل حقوقی و هم در قلمرو کیفری وجود دارد و باید رعایت شود. در دیوان بالطبع دادرسی منصفانه در بخش کیفری مدنظر می باشد. اساسنامه دیوان کیفری بین المللی نیز ماده ای را به طور خاص به این امر اختصاص داده است. ماده ۶۷ اساسنامه دیوان تحت عنوان 'حقوق متهم' مواردی را برمی شمارد که در یک دادرسی منصفانه باید رعایت شوند. طبق این ماده، متهم حق دارد که به صورت علنی، منصفانه، بی طرفانه و با رعایت حداقل تضمین های قضایی در مساوات کامل محاکمه شود. این تضمینات عبارتند از:

- ۱- متهم باید فوراً و دقیقاً از ماهیت، سبب و محتوای اتهام، به زبانی که کاملاً درک و صحبت می کند، مطلع شود.
- ۲- وقت کافی و امکانات لازم در اختیار وی قرار داده شود تا بتواند دفاع خود را تدارک کند و آژادانه و محرمانه با وکیل که خود انتخاب می کند ارتباط داشته باشد.
- ۳- بدون تأخیر غیر موجه محاکمه شود.
- ۴- محاکمه باید حضوری بوده و متهم شخصاً یا از طریق وکیل

مقررات خواسته است حقوق متهم هم در مرحله تحقیق و هم در مرحله رسیدگی به نحو خوبی حفظ شود. اگر مقایسه‌ای انجام شود، می‌توان به خوبی ملاحظه کرد که اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی به مراتب بیش از کنوانسیون ۱۹۵۰ اروپایی حقوق بشر و میثاق حقوق مدنی و سیاسی ۱۹۶۶ حقوق متهم و در نهایت دادرسی منصفانه را مورد توجه قرار داده است. این پیشرفت به لحاظ تحولاتی است که از زمان انعقاد آن اسناد تا انعقاد اساسنامه رم در زمینه حفظ حقوق متهم رخ داده‌اند.

اساسنامه دیوان به اسنادی چون آیین نامه دادرسی و ادله، آیین نامه عناصر جرم اشاره نموده است وضعیت این اسناد چگونه است؟ آیا به تصویب مجمع عمومی دولت‌های عضو رسیده است؟

آیین دادرسی و ادله دیوان و عناصر تشکیل دهنده جنایات اسناد بسیار مهمی هستند چون طبق ماده ۲۱ اساسنامه دیوان این اسناد همراه با اساسنامه دیوان، اولین دسته از حقوق قابل اجرا توسط دیوان را تشکیل می‌دهند.

آیین دادرسی و ادله و همچنین عناصر تشکیل دهنده جنایات توسط کمیسیون مقدماتی، که بعد از انعقاد اساسنامه رم تشکیل شد، تهیه شده‌اند. مجمع عمومی دولت‌های عضو برای اولین بار از ۳ تا ۱۰ سپتامبر ۲۰۰۲ در نیویورک به ریاست زیدالحسین از اردن تشکیل جلسه داد و در این جلسه این اسناد به تصویب رسیدند. در این جلسه علاوه بر تصویب آیین دادرسی و ادله و دیوان و عناصر تشکیل دهنده جنایات، اسناد دیگری هم به تصویب رسیدند؛ از جمله: قواعد و آیین‌های مالی، موافقتنامه مربوط به رابطه دیوان کیفری بین‌المللی با سازمان ملل متحد، موافقتنامه مربوط به مصونیت‌ها و مزایا، آیین کار مجمع عمومی دولت‌های عضو، آیین مربوط به نحوه معرفی کاندیداها برای احراز پست قضاوت و دادستانی دیوان، بودجه سال اول دیوان.

برخی از این وظایف را مجمع دولت‌های عضو با استناد به ماده ۱۱۲ اساسنامه دیوان انجام داده است.

وضعیت کشورمان در برخورد با دیوان بین‌المللی کیفری چگونه است؟

در خصوص وضعیت کشورمان در برخورد با پدیده دیوان کیفری باید عرض کنم که ایران فعلاً نه در کنفرانس رم شرکت نمود و تلاش کرد که نقش خوبی را هم ایفاء نماید. از آنجا که قرار بود طبق آیین کار کنفرانس، متن اساسنامه در درجه اول با کنسانسوس تصویب شود مقرر شده بود که ایران نیز در این کنسانسوس شرکت کند. اما در آخرین لحظات به علت مخالفت برخی از کشورها از جمله آمریکا با کنسانسوس مقرر شد که متن به رأی‌گیری گذاشته شود و چون این کار بعد از نیمه شب انجام می‌شد و امکان تماس هم با مرکز مشکل بود لذا ایران رأی ممتنع به اساسنامه داد. اما همان‌طور که مستحضرید این اساسنامه تا ۳۱ دسامبر ۲۰۰۰ در دبیرخانه سازمان ملل متحد برای امضاء باز بود، پس از بحث‌های فراوان سرانجام ایران تصمیم گرفت اساسنامه را امضاء کند و این کار در آخرین روز باقیمانده از زمان امضاء یعنی در روز ۳۱ دسامبر ۲۰۰۰ انجام شد. اما در مورد تصویب آن هنوز تصمیم گرفته نشده است. اگر چه عده‌ای دو دسته مشکلات شرعی و قانونی را مطرح می‌کنند اما به نظر نمی‌رسد که مشکل چندانی در تصویب این سند در ایران وجود داشته باشد. امید است که این کار هر چه زودتر انجام پذیرد. در غیر این صورت، با توجه به اینکه نظر غالب بر معرفی بودن مقررات مربوط به سرکوب این جنایات است، این مقررات به کشورها از جمله ایران تحمیل می‌شود و لذا بهتر آن است که از هم اکنون نظام حقوقی خود را با تصویب قوانین و آماده کردن سایر شرایط، آماده برخورد با چنین جنایاتی کنیم.

انتخابی خود از محاکمه مطلع شود. اگر متهم وکیل ندارد باید از حق داشتن وکیل مطلع شود و هر زمان که منافع عدالت ایجاب کند دیوان باید وکیلی در اختیار او قرار دهد، حتی اگر متهم توان مالی پرداخت هزینه‌های مربوط به وکیل را نداشته باشد.

در مورد محاکمه حضوری باید بگویم که طبق ماده ۶۳ اساسنامه، متهم در دادرسی خود شرکت می‌کند. یعنی دادرسی غیابی ممکن نیست اما اگر متهم در نظم دادگاه به طور دائم اختلال ایجاد کند، شعبه بدوی می‌تواند دستور اخراج او را از جلسه دادگاه صادر کند؛ در این حالت باید ترتیبی اتخاذ شود که متهم با استفاده از وسایل ارتباطی جریان دادرسی را تعقیب و عنداللزوم دستورات لازم را به وکیل مدافع خود بدهد. چنین اقداماتی فقط در شرایط استثنایی و تنها در زمانی که راه حل‌های منطقی غیر مؤثر بوده باشد و صرفاً برای مدت مورد نیاز، انجام می‌شوند.

۵- متهم می‌تواند از شهودی که علیه وی معرفی شده‌اند راساً یا توسط دیگری سوال نماید و مطابق همان شرایطی که شهود علیه وی داشته‌اند، شهود خود را در جلسه حاضر کرده و از آنان سوال کند.

۶- استفاده از مترجم کارآمد به صورت رایگان برای درک روند رسیدگی و فهمیدن مدارکی که ارائه می‌شوند، در صورتی که زبان مورد استفاده غیر از زبانی باشد که متهم کاملاً درک و صحبت می‌کند.

۷- متهم مجبور به ادای شهادت و یا اعتراف به مجرمیت خود نیست و می‌تواند سکوت اختیار کند بدون اینکه سکوت وی به منزله

ماده ۶۷ اساسنامه دیوان تحت عنوان "حقوق متهم"

مواردی را برمی‌شمارد که

در یک دادرسی منصفانه باید رعایت شوند.

طبق این ماده، متهم حق دارد

که به صورت علنی، منصفانه،

بی طرفانه و با رعایت حداقل تضمین‌های قضایی

در مساوات کامل محاکمه شود.

محکومیت با بی گناهی تلقی شود.

۸- متهم می‌تواند لایحه‌ای کتبی یا شفاهی و بدون ادای سوگند ارائه نماید.

۹- هیچگونه تکلیف متقابلی در جهت اثبات ادله و یا تکلیف در رد آنها بر متهم تحمیل نمی‌شود.

۱۰- علاوه بر موارد دیگر، دادستان باید به محض آنکه امکان پذیر شد، مستنداتی را که در اختیار یا تحت نظارت خود دارد و معتقد است که مبین بیگناهی متهم هستند و یا مجرمیت وی را تخفیف می‌دهند و یا بر اعتبار مستندات بازجویی تأثیر می‌گذارند را به متهم ارائه کند.

علاوه بر این موارد باید به ماده ۵۵ اساسنامه دیوان نیز اشاره نمود که به حقوق متهم در مرحله تحقیق نیز توجه کرده است. طبق این ماده: اولاً متهم را در حین تحقیق نباید مجبور به ادای شهادت بر ضد خود و یا اقرار به محکومیت خود نمایند. ثانیاً متهم نباید تحت اجبار، اکراه، تهدید، شکنجه یا هر نحو دیگری از رفتارهای ظالمانه و غیرانسانی یا تحقیرکننده قرار گیرد. ثالثاً متهم باید عنداللزوم و به صورت رایگان از خدمات یک مترجم استفاده کند ضمناً کلیه اقداماتی که دیوان به نفع قربانیان و شهود اتخاذ بکند نباید، طبق ماده ۶۸ اساسنامه، منافی یا معارض با حقوق متهم و نیز دادرسی بی طرفانه و منصفانه باشد.

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود اساسنامه دیوان با پیش‌بینی این

نقش تأسیس دیوان و تصویب اساسنامه رم را در توسعه حقوق بین الملل (به طور اعم) و حقوق بین الملل کیفری (به طور اخص) چگونه ارزیابی می کنید؟ آیا پس از تصویب و لازم الاجرا شدن این سند می توان ادعا کرد حقوق بین الملل و به ویژه حقوق بین المللی کیفری دارای ضمانت اجرایی مادی و موثرتری شده است؟

تأسیس دیوان بین المللی کیفری تا حدودی به یکی از بزرگترین آرزوهای بشر آزاد جامعه عمل پوشاند. گفتیم تا حدودی و آن به این دلیل است که به نظر من هنوز صلاحیت ذاتی دیوان کافی نیست. حتی به طور کامل نمی تواند به جنایات پیش بینی شده در اساسنامه خود رسیدگی کند چون که جنایت تجاوز که فعلاً وضعیت مشخص نیست و در مورد جنایات جنگی هم کشورها می توانند طبق خود اساسنامه تا ۷ سال صلاحیت دیوان را در مورد آنها نپذیرند. از طرفی شناخت صلاحیت تکمیلی نیز برای دیوان یکی دیگر از مشکلات فرا روی توسعه حقوق بین الملل کیفری می باشد. اما به هر حال از آنجا که تأسیس این دیوان در واقع آغاز یک پایان است و آن بی کیفری مرتکبان بخشی از جنایاتی است که وجدان بشری را جریحه دار می کنند و این خود گام بسیار بلندی است که جامعه بین المللی در آستانه فجر هزاره سوم برداشت. اما در مورد اینکه حقوق بین الملل سرانجام دارای ضمانت اجرای مؤثری شد باید عرض کنم که به نظر من ضمانت اجرا شرط وجود قاعده حقوقی نیست بلکه شرط مؤثر شدن قاعده حقوقی است. بنابراین حتی اگر حقوق بین الملل، طبق ادعای برخی از حقوقدانان که تحت تأثیر افکار قرون گذشته اند، فاقد ضمانت اجرا هم بود باز این به معنای آن نبود که حقوق بین الملل در حال حاضر به عنوان یک نظام (سیستم) حقوقی از ضمانت اجرا در مواردی به مراتب شدیدتر از ضمانت اجرای داخلی است. نمونه بارز آن عراق و برخورد جامعه بین المللی در قبال نقض حقوق بین الملل از سوی آن کشور است. لذا به نظر نمی رسد که فقط با لازم الاجرا شدن اساسنامه رم، حقوق بین الملل دارای ضمانت اجرا شده باشد. حقوق بین الملل به عنوان یک نظام حقوقی که قادر به اداره جامعه بین المللی است، در بسیاری از موارد از ضمانت اجرا برخوردار است، ضمانت اجرایی که خاص جامعه تحت حکومت این نظام حقوقی است.

یا نباشند چون مقررات اساسنامه به لحاظ عرفی برای کلیه آنها (به جز در صورت وجود معترض دائم، که وجود ندارد) لازم الاتباع هستند و باید گفت که کلیه موافقتنامه های منعقد شده با آمریکا کان لم یکن و بی اعتبار هستند. به نظر می رسد که اگر دولت های طرفدار موافقتنامه با آمریکا، در موافقتنامه منعقد شده با این کشور این تضمین را اخذ کنند (حتی در موافقتنامه هم می تواند درج گردد) که در صورت ارتکاب یا اتهام ارتکاب جنایات بین المللی از سوی نظامیان آمریکایی، محاکم این کشور مکلف به رسیدگی باشند بتوان مشکل را حل کرد. به نظر می رسد که آمریکا نه مخالف محاکمه آمریکائیان مرتکب این جنایات باشد بلکه محاکمه آنان توسط محاکمی غیر از محاکم خود می باشد. در عین حال به نظر می رسد که این پیشنهاد با صلاحیت دیوان که جنبه تکمیلی دارد هم مغایرتی نداشته باشد.

با عنایت به صلاحیت های دیوان، میزان مشروعیت قوانین حاوی عفو عمومی را در دولت ها ارزیابی فرمایید؟

نه فقط تصویب قوانینی در مورد عفو عمومی ممکن است اجرای صلاحیت دیوان کیفری را با مشکل مواجه کند بلکه سازش میان طرفین درگیر در محاصره که مرتکب جنایات مشمول صلاحیت دیوان شده اند یا شناخت مرور زمان در قوانین داخلی در مورد این جنایات می تواند

آیین دادرسی و ادله و همچنین عناصر تشکیل دهنده

جنایات توسط کمیسیون مقدماتی، که بعد از انعقاد

اساسنامه رم تشکیل شد، تهیه شده اند.

مجمع عمومی دولت های عضو برای اولین بار

از ۳ تا ۱۰ سپتامبر ۲۰۰۲ در نیویورک به ریاست زیدالحسین

از اردن تشکیل جلسه داد و در این جلسه

این اسناد به تصویب رسیدند.

مشکلاتی را برای اجرای صلاحیت دیوان ایجاد نمایند. این چالشی است که دولت ها با آن روبه رو می باشند. به نظر می رسد که قوانین عفو عمومی، ایجاد سازش میان متخاصمین یا مرور زمان نتوانند مانعی در رسیدگی دیوان به جنایات ارتكابی مشمول صلاحیت خود شوند، علت آن است که ارتکاب این جنایات نه فقط صلح و امنیت بین المللی را به مخاطره می افکند بلکه وجدان جمعی جامعه بین المللی را نیز جریحه دار می کند و لذا اگر قانونی هم در مورد عفو وضع می شود باید این دسته از جنایات از آن مستثنی شوند. قانون عفو عمومی، سازش میان متخاصمین و مرور زمان می تواند اجرای صلاحیت جهانی را هم با مشکل مواجه کنند. به هر صورت به نظر می رسد که دولت ها نباید در خصوص جنایات جنگی وقعی بر آنها بگذارند و اجازه دهند که مرتکبان این گونه جنایات تحت لوای عفو عمومی، سازش یا مرور زمان از چنگال عدالت کیفری بین المللی فرار کنند. اگر چه این مسأله سختی است و اغلب عفو عمومی و یا سازش میان متخاصمین برای بی کیفر گذاشتن مرتکبان جنایات است اما به نظر می رسد که اگر قانون عفو بخواد شامل حال مرتکبان جنایت بین المللی شود چنین قانونی از مشروعیت برخوردار نباشد برای اینکه با قواعد بین المللی در تعارض قرار می گیرند.

با مخالفت کنگره آمریکا با عضویت در اساسنامه، این دولت در تلاش برای انعقاد موافقتنامه های دوجانبه با دولت ها برای اخذ مصونیت برای سربازان نظامی خود می باشد. منزلت حقوقی این موافقتنامه ها را که اغلب به قطعنامه ۱۴۲۲ سال ۲۰۰۲ شورای امنیت نیز مستند می شود، چگونه ارزیابی می کنید؟

آمریکا به دلیل مشارکت در عملیات نظامی در فراسوی مرزهای خود، از جمله در نیروهای حافظ صلح سازمان ملل متحد، از این واهمه دارد که ممکن است نظامیان آن کشور مرتکب اعمالی شوند که بتوان در قالب جنایات جنگی تحت پیگردشان قرار داد. از آنجا که آمریکا حاضر نیست شهروندانش در محاکمی غیر از محاکم آمریکا محاکمه شوند با عضویت در اساسنامه رم مخالفت می کند و سعی می کند با انعقاد موافقتنامه های دو جانبه با کشورها، برای آنان مصونیت اخذ نماید. آمریکا هیچدهمین موافقتنامه از این موافقتنامه ها را اخیراً با کشور جیبوتی منعقد نمود.

اگر تعهدات اساسنامه رم جنبه عرفی داشته باشند بنابراین فرقی نمی کند که دولت های طرف موافقتنامه با آمریکا عضو اساسنامه رم باشند

اساسنامه پیش‌بینی شده است؟ آیا بین مرور زمان و حقوق اساسی بشر و بشردوستانه تعارضی وجود دارد یا خیر؟

طبق ماده ۲۹ اساسنامه، مرور زمان در مورد جرائم واقع در صلاحیت دیوان، پذیرفته نشده است. به عبارت دیگر، جنایات واقع در صلاحیت دیوان مشمول مرور زمان نمی‌شوند. عدم پذیرش مرور زمان در مورد این جنایات کاملاً با حقوق بشر و حقوق بشردوستانه منطبق است چون که امکان می‌دهد کسانی که مرتکب این جنایات شده‌اند نتوانند با سپری شدن مدت زمانی بی‌کیفر بمانند. عدم شمول مرور زمان در مورد این گونه جنایات هم در رویه دولت‌ها و هم در حقوق قراردادی پذیرفته شده است.

رویه دولت‌ها نشان می‌دهد که آنها به مرور زمان در خصوص جنایات عرفی از جمله جنایات مندرج در اساسنامه دادگاه نورنبرگ بی‌توجه هستند. حتی در حال حاضر نیز در صورت دستیابی به مرتکبان جنایات جنگی، جنایات بر ضد بشریت و جنایات بر ضد صلح در زمان جنگ دوم جهانی، آنان را محاکمه و مجازات می‌کنند. محاکمه و مجازات کسانی همچون کلوز باری (*Clause Borbi*) و موریس پاپون (*Mourice Papon*) در فرانسه نمونه‌هایی از رویه دولت‌ها

اولین شکایتی که در دیوان بین‌المللی کیفری

مطرح شده است توسط یک سازمان غیردولتی

یعنی فدراسیون بین‌المللی جوامع حقوق بشر بود.

این سازمان غیردولتی در ۱۴ فوریه ۲۰۰۳، شکایتی را

علیه آقایان آنژ فلیکس پاتاسه (*Ange-Flix PATSS*)

رئیس جمهور فعلی کشور جمهوری آفریقای مرکزی

ژان پیر بمبا (*Jean-Pierr Bemba*)

رئیس شورشیان در کشور جمهوری دموکراتیک کنگو

و عبدالعلی مسکی (*Abdoulaye Meskine*)

سرهنگ تبعه چاد

به اتهام ارتکاب جنایات جنگی

در دیوان مطرح کرده است.

می‌باشد.

عدم شمول مرور زمان در مورد این جنایات در کنوانسیون ۱۹۴۸، که از ۱۹۷۰ لازم‌الاجرا شده است، نیز پذیرفته شده است. طبق این کنوانسیون مرور زمان در مورد جنایات جنگی و جنایات بر ضد بشریت پذیرفتنی نیست. بسیاری از دولت‌ها نیز این کنوانسیون را تصویب کرده‌اند. بنابراین عدم پذیرش مرور زمان در مورد جنایات مشمول صلاحیت دیوان هم جنبه عرفی دارد و هم جنبه قراردادی.

انعقاد اساسنامه رم سبب شد که بسیاری از کشورها قوانین داخلی خود را در مورد مرور زمان مورد بازنگری قرار داده و با مقررات بین‌المللی منطبق نمایند. برای مثل کشور فرانسه که مرور زمان را در مورد جنایات جنگی پذیرفته بود با اصلاحیه‌ای که انجام داد اعلام کرد که جنایات جنگی دیگر مشمول مرور زمان نمی‌شوند.

بنابراین عدم شمول مرور زمان در مورد جنایات مشمول صلاحیت دیوان نه فقط تعارضی با حقوق بشر و حقوق بشردوستانه ندارد بلکه برعکس در راستای تقویت آنها نیز می‌باشد. این قاعده سبب می‌شود که مرتکبان جنایات ناقض حقوق بشر و حقوق بشردوستانه

نتوانند با پنهان کردن خود و سپری نمودن مدت زمانی از مرور زمان استفاده کرده و بی‌کیفر بمانند. حافظه تاریخ و وجدان عمومی بین‌المللی در این مورد بسیار قوی و آگاه هستند و نشان داده‌اند که با گذشت حتی دهه‌ها از زمان ارتکاب این گونه جنایات آنها را فراموش نمی‌کنند و آمادگی برخورد با مرتکبان آنها دارند.

آینده کاری دیوان را چگونه پیش‌بینی می‌کنید؟ آیا عدم تصویب اساسنامه توسط قدرتهایی مثل آمریکا تأثیری در تشکیل دیوان و آینده کاری آن خواهد داشت یا خیر؟ زیرا همان‌گونه که مستحضرید اخیراً دولت ایالات متحده رسماً اعلام نمود که امضای خود را نسبت به اساسنامه رم بلااعتبار می‌داند. به نظر جنابعالی چه آثاری بر این اعلامیه مترتب می‌باشد؟ آیا آن بر توسعه حقوق بین‌الملل کیفری تأثیری خواهد داشت؟

در مورد آینده کاری دیوان باید گفت آنچه مسلم است اینکه دیوان کار خود را از همین سال ۲۰۰۳ آغاز خواهد کرد. در حال حاضر ۱۸ قاضی آن انتخاب شده‌اند و در ۱۱ مارس سوگند یاد می‌کنند و در آوریل همین سال دادستان آن نیز انتخاب خواهد شد و بعد از انتخاب مدیر دفتر دیوان و تأمین پرسنل، که در حال حاضر شروع و در حال تکمیل شدن است، دیوان می‌تواند کار خود را آغاز نماید. جالب است که هنوز دیوان به صورت واقعی عملیاتی نشده است اما دو شکایت از سوی فدراسیون بین‌المللی جوامع حقوق بشر (*NGO*) و دولت ساحل عاج (از طریق شورای امنیت) برای رسیدگی در دیوان مطرح شده‌اند.

در خصوص اینکه عدم پذیرش اساسنامه از سوی آمریکا چه تأثیری دارد، باید گفت که به هر حال آمریکا کشور قدرتمندی است و حضور یا عدم حضور آن می‌تواند در اجرا یا قوی نبودن اجرای یک سندی تأثیری داشته باشد؛ به خصوص آن که دیوان در ابتدای کار خود است و از لحاظ بودجه نیاز به منابع مالی مهمی دارد که یکی از مهمترین تأمین‌کننده منابع مالی سازمان‌های بین‌المللی، ایالات متحده آمریکا است. در مورد بلااعتبار اعلام نمودن امضاء اساسنامه از سوی آمریکا باید گفت که اگر هم چنین کاری نمی‌کرد مشکل خاصی برای این کشور ایجاد نمی‌شد، چون که طبق قواعد حقوق بین‌المللی تا کشوری معاهده‌ای را برطبق مقررات داخلی خود نپذیرد علی‌الاصول تعهدی برای او ایجاد نمی‌شود. البته ماده ۱۸ کنوانسیون ۱۹۴۹ در مورد حقوق معاهدات این تعهد را برای دولت‌ها ایجاد کرده است که در صورت امضاء یک معاهده و تا زمان تصویب آن از هرگونه عملی که مغایر با هدف و موضوع آن معاهده باشد امتناع کنند اما این به معنای آن نیست که اگر دولتی خلاف آن انجام داد، دارای مسئولیت بین‌المللی است. اگر چه نظر اقلیت بر این است که در این حالت نیز مسئولیت دولت امضاءکننده قابل طرح است؛ برای مثال ژرژ سل معتقد است که با استفاده از تئوری سوءاستفاده از حق می‌توان مسئولیت دولت امضاءکننده که خلاف تعهدات مندرج در معاهده عمل کرده است مطرح نمود. اما رویه دولت‌ها چنین نظر و تفسیری را نپذیرفته است و به نظر نمی‌رسد تا زمانی که دولتی معاهده‌ای را طبق مقررات داخلی خود نپذیرفته است الزامی برای او ایجاد شود مگر آن که قواعد آن معاهده تبدیل به حقوق بین‌الملل عام (*general international law*) شود که در آن صورت برای کلیه دولت‌ها لازم‌الاتباع خواهد بود. در ضمن فراموش نکنیم که آمریکا هنوز کنوانسیون ۱۹۴۹ در مورد حقوق معاهدات را تصویب نکرده است. در مورد توسعه حقوق بین‌الملل کیفری هم باید گفت که عدم پذیرش اساسنامه از سوی کشورهای بزرگ مانع قطعی در توسعه ایجاد نخواهد کرد ولی قطعاً روند آن را کند خواهد کرد.*